

سپهرِ غنی کشمیری در شعر و سخن فارسی

سید انور حسن زاهدی*

همه پژوهشگران و دانشمندان زبان و ادبیات فارسی جهان می‌دانند که کشمیر در دامنه کوه‌های هیمالیا با دره‌ها و مرغزارهای سرسبز و کشتزارهای زعفران و جنگل‌های انبوه و دریاچه‌های آرام و شفاف و باغ‌های زیبا و چنارهای با شکوه و چشمه سارها و آبشارهای خروشان همواره الهام‌بخش شعرای پارسی‌گوی بوده است. به همین سبب پادشاهان مغول آن را بهشت روی زمین قرار می‌دهند:

اگر فردوس بر روی زمین است همین است و همین است و همین است

و علامه اقبال لاهوری این سرزمین را ایران صغیر نامیده است:

آفرید آن مرد ایران صغیر با هنرهای غریب و دلپذیر

خواجه حافظ شیرازی هم به این طور گویا است:

به شعر حافظ شیراز می‌کوبند و می‌رقصند سیه‌چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

کشمیر دارای بسی شعرای فارسی است. مثلاً فصیحی کشمیری، اکمل‌الدین میرزا

محمد کامل کشمیری، توفیق کشمیری، عبدالوهاب معروف به شایق کشمیری، میرزا

داراب فرزند ملّا سامری ملقب به «جویای کشمیری»، یعقوب فرزند میر حسن گنایی

ملقب به «صرفی کشمیری»، ظفر خان احسن، ملّا شیخ محمد فانی کشمیری، بینش

کشمیری، محسن فانی، اسلام خان، غنی کشمیری، سالم کشمیری و غیره.

از میان سخنوران متذکره بالا درباره احوال و آثار ملّا محمد طاهر غنی کشمیری در

این مقاله تذکر می‌دهم.

* رئیس بخش فارسی، اورینتل کالج، پتنا سیتی.

پروفسور ادوارد براؤن در تصنیف خود مسمی به «تاریخ ادبیات فارسی» جلد چهارم تذکر داده است که میان فارسی شعرای هند فقط دو شعرای مستند هستند، یکی امیر خسرو و دیگری غنی کشمیری. علامه اقبال هم غنی کشمیری را شاعر محبوب خود می‌داند و بر اشعارش تضمین می‌نوشت. او در «جاویدنامه» خود به توصیف غنی پرداخته و عمل و کردار و حسن سیرت او را شایسته گفته و برای حریت و آزادی کشمیر غنی را سوی سالار سادات شاه همدان مخاطب کرده می‌گوید:

هند را این ذوق آزادی که داد؟ صید را سودای صیادی که داد؟
 آن برهمن‌زادگان زنده دل لاله‌احمر ز روی شان خجل
 تیزبین و پخته‌کار و سخت‌کوش از نگاه شان فرنگ اندر فروش
 اصل شان از خاک دامنگیر ماست مطلع این اختران کشمیر ماست

ملاً محمد طاهر غنی کشمیری در سال ۱۰۴۰ هـ/ ۱۶۳۰ م در شهر سرینگر متولد شد. و در ایام جوانی در سال ۱۰۷۹ هـ/ ۱۶۶۸-۶۹ م فوت کرد. وی با وجود جوانی در کمال بی‌تعلقی زندگی نمود و او از شعرای منحصر به فرد فارسی‌سرای کشمیر است که اشعارش مورد تقلید مکرر معاصران و متأخرین قرار گرفته است.

غنی در مورد کشمیر چنین گفت:

کشمیر از صباحت روشن گر جمال است

حسن سیاه اینجا گر هست خال خال است

غنی در مکتب عرفانی ملاً محسن فانی درس خوانده بود. و از مواعظ و مجالس عرفای عصر خود استفاده کامل برد و برای تزکیه نفس و تهذیب اخلاق به مجاهداتی پرداخت.

مولوی محمدالدین فوق در کتاب خود مسمی به «مشاهیر کشمیر» یک روایت جاذب به‌طور حکایتی بیان نموده است. این حکایت درباره غنی در تمام کشمیر شهرت دارد که نشانه منتها فقر و گوشه‌نشینی و استغنائی اوست. گویند که غنی برای سکونت خود اطاق کوچک و محقری برگزیده بود و هنگامی که خارج می‌شد، در را باز می‌گذاشت، و چون برمی‌گشت در خانه را بر روی خود می‌بست، چون از او علت این کار غیرعادی را سؤال کردند، پاسخ داد که بستن در برای نگهداری مال و متاع خانه

است و چون متاع آن کلبه‌اش جز خود او چیزی نیست. در هنگام رفتن خانه خالی را باز می‌گذارد و چون برمی‌گردد در را می‌بندد، تا در امان باشد.

علامه محمد اقبال که هم‌وطن غنی کشمیری است، این داستان را در قطعه‌ای زیبا در «پیام مشرق» چنین می‌سراید:

غنی آن سخن‌گوی بلبل صغیر	نوا سنج کشمیر مینو نظیر
چو اندر سرا بود در بسته داشت	چو رفت از سرا تخته را وا گذاشت...
ز من آنچه دیدند یاران رواست	در این خانه جز من متاعی کجاست
غنی تا نشیند به کاشانه‌اش	متاعی گران است در خانه‌اش
چون آن محفل افروز در خانه نیست	تهی تر از این هیچ کاشانه نیست!

آقا بزرگ تهرانی (پژوهشگر و دانشور و عالم و فاضل و یکتای روزگار ایران) در کتابی مسمی به الذریعه الی تصانیف الشیعه در جلد نهم و قسمت سوم، مطبوعه تهران بر صفحه ۷۹۳۰ به نسبت غنی نوشته است که او به مسلک شیعه تعلق داشت و در این کتاب یک رباعی از مسلم هم درج کرده است که به نسبت وفات غنی است و از او سال وفات غنی ۱۰۷۹ هجری پیدا می‌شود:

از فوت غنی گشت که و مه غمگین	هرکس شده در ماتم او خانه‌نشین
تاریخ وفاتش ار بیرسند بگو	«پنهان شد گنج هنری زیر زمین»

(۱۰۷۹ هـ)

تأثیر شاعری غنی بر صائب بی‌حد بود. او یک بیت غنی را می‌خواست که با سراسر دیوان خود عوض بکند:

حسن سبزی به خط سبز مرا کرد اسیر	دام هم‌رنگ زمین بود، گرفتار شدم
---------------------------------	---------------------------------

صائب در تتبع غزل‌های غنی غزل‌هایی خود سرود. او دو صد اشعار منتخب کرد و با خود به ایران بُرد. غنی بر وفات کلیم چنین قدر متأثر شد که یک مرثیه المناک سرود:

حیف کز دیوار این گلشن پرید	طالبان آن بلبل باغ نعیم
عمرها در یاد او زیر زمین	خاک بر سر کرد قدسی و سلیم
عاقبت از اشتیاق یک دگر	گشته‌اند این هر سه در یکجا مقیم
گفت تاریخ وفات او غنی	«طور معنی بود روشن از کلیم»

(۱۰۶۱ هـ)

غنی مشاهده عمیق می‌داشت. او در زندگی خود دوستان و یاران مخلص را ندید.
یا مشاهده قلیل کرد. به همین علت می‌گفت:

کردم هرچند جستجو در عالم یارانِ موافق به جهان دیدم کم
افسوس که همچو مهره‌های شطرنج یک رنگ نیند هم‌نشینان باهم

غنی در زندگی خود خلوص و وفا را بسیار مهم‌تر و ارزشمند می‌داشت. گه گه او
به‌حمایت و دستگیری یاران خود هجو هم می‌سرود. یک طنزنگار شهیر مسمی
به «ملأ طغرا» (م: ۱۰۷۸ هـ) به‌سرودن هجو معاصرین خود مشهور بود. او به‌نسبت یاران
غنی اشعار هجو سرود. چنانچه در یک رباعی خود سرزنش «ملأ طغرا» کرد:

طغری که بود روح کثیفش چو جسد با صاف ضمیران شده دشمن ز حسد
گوید که برند شعرش ارباب سخن نامش نبرند، تا به شعرش چه رسد؟

در دو اشعار غنی تخلص او «طاهر» را می‌بینیم. این اغلب است که او در غزل خود
این واژه «طاهر» را هم برای تخلص خود به‌کار می‌برد:

چنان گردید دامن‌گیر گرد غربتم طاهر

که ریگ شیشه ساعت بود خاک مزار من^۱

*

گفت تاریخ وفاتش طاهر برد الهی ز جهان گوی سخن^۲

(۱۰۶۳ هـ)

پس از مطالعه عمیق دیوان غنی این حقیقت عیان می‌شود که غنی عمر دراز یافته
بود و او پیری خود را وبال جان می‌شمرد:

از ضعف پیری است مرا تکیه عصا کردم هنوز هرزه چو طفلان نی سوار^۳

به سبب ضعف چشم او عینک زیب چشم می‌کرد:

نیست عینک که نهادیم ز پیری بر چشم نکه از شوق جمال تو زند سر بر سنگ^۴

به سبب ضعف طاقت سماعت او بیزار بود و می‌گفت:

۱. دیوان غنی، ص ۱۱۱.

۲. همان، ص ۱۳۵.

۳. همان، ص ۸۲.

۴. همان، ص ۹۲.

رهین منت گوش گران خویشتم که تا بلند نگردد سخن نمی‌شنوم^۱

موی سفید شده بود و دندان ریخته بود:

مو گشت سفید و ریخت دندان

در صبح شود ستاره پنهان^۲

«مسلم» که مرتب دیوان غنی بود و خود را

شاگرد غنی می‌دانست، به نسبت پیری و ضعف

جسمانی غنی چنین گویا است:

”از پیکر هیولایش پوست و استخوان مانده بودی.“

آخرش او در یک‌هزار و هفتاد و نه هجری ۱۰۷۹ هجری رحلت کرد و او را به کشمیر در «مقبرة الشعرا» مدفون کردند. به سلسله وفات او «محمد علی ماهر» یک قطعه تاریخ چنین گفت:

چو دادش فیض صحبت شیخ کامل محسن فانی

غنی سر حلقه اصحاب او در نکته‌دانی شد

تهی چون کرد بزم شیخ را گردید تاریخش

که آگاهی سوی دارالبقا از دار فانی شد^۳

(۱۰۷۹ هـ)

طاهر نصرآبادی یک واقعه بوالعجب به سلسله وفات غنی بیان نموده است. می‌گوید که اورنگ‌زيب به‌والی کشمیر سیف خان نامه‌ای نوشت که غنی را به‌دربار بفرست. سیف خان غنی را طلبید، و حکم اورنگ‌زيب پیش نهاد. غنی پاسخ داد که شما شهنشاه را این خبر بفرستد که غنی سودایی شده است، چه طور آنجا خواهد رفت. سیف خان گفت که به نسبت یک مرد عاقل من چطور چنین خواهم گفت. غنی این شنید و جامه‌های خود را درید/چاک کرد و به‌عالم سودایی بیرون خانه دوید و رفت. بعد از سه روز خبر انتقال او شنیدند.

۱. دیوان غنی، ص ۲۰۰.

۲. همان، ص ۱۱۲.

۳. مرأة الخيال، ص ۱۷۲.

غنی چیره‌دست در علم و فضل هم بود. او حس کرده بود که به سبب فن شاعری او علم و فضل را پس پشت گذاشته است. می‌گوید:

ز شعر من شده پوشیده فضل و دانش من چو میوه‌ای که بماند به زیر برگ نهان
غنی برای حصول زر در شان هیچ رئیس یا امیر یا سلطان مدح‌سرای نکرده. او مانند شمع به محفل خود می‌سوزد و می‌گدازد. و زینت محفل غیر نمی‌شود:

سعی روزی بر نمی‌دارد مرا از جای خویش
آبرو چو شمع می‌ریزم ولی در پای خویش^۱

غنی فقط یک رباعی در مدح اورنگ‌زیب سروده است:

در عهد تو بس که بخت شد بار به خلق هرگز ندهد سپهر آزار به خلق
در باغ جنان نهال جودی که ز فیض هر روز دوباره بدهی بار به خلق^۲

تخمین نتوان نزد که غنی چند شعر سروده بود. لکن در دیوان غنی الحال تقریباً یکهزار و نُهصد بیت وجود دارند. همراه با محسن فانی کشمیری، غنی یکی از مهم‌ترین شاعران فارسی هند است. اهمیت و ارزش شاعرانه او در احوال حیات و آثار او مضمّن است. صائب با یک شعر غنی آماده بود که سراسر دیوان خود را عوض بکند. گر کسی از هند به ایران می‌رسید، صائب جویا می‌شد که آیا آن کس شعر غنی را به طور اهدا آورده است؟

طاهر وحید که هم‌عصر صائب بود، دل‌داده اشعار غنی بود. بیدل هم‌طرز شاعری غنی را بسیار عزیز می‌داشت. اقبال به خدمت غنی با احترام تمام نذرانه عقیدت پیش می‌کند. از اشعار ذیل عیان می‌شود:

شاعر رنگین‌نوا، طاهر غنی فقر او باطن غنی، ظاهر غنی
غنی علامه اقبال را این پیغام می‌رساند:

زندگی جولان میان کوه و دشت ای خُنک موجی که از ساحل گذشت
تازه آشوبی فگن اندر بهشت یک نوا مستانه زن اندر بهشت

۱. دیوان غنی، ص ۸۸

۲. همان، ص ۲۳۶.

دیدگاه غنی درباره شاعری در غزلیات او واضح تر دیده می شود. او مخالف سرقت و تکرار است. او اعتراض و نقد با معنی را می پسندد. این هم درست است که هر شاعر شهیر و بزرگ دارای اشعار پرمغز و بی مغز و خوب و زشت و بلند و پست هر دو می باشد. چنانکه در ید بیضا می بینیم. هر شاعر را باید که زانوی تلمذ پیش اساتذۀ فن ته بکند. غنی می گوید که:

چون نگینی که به کندن شود از رگ خالی کرد از عیب مرا سرزنش یاران^۱

*

شعر اگر اعجاز باشد، بی بلند و پست نیست

در ید بیضا همه انگشتها یک دست نیست^۲

*

بهر خدمت پیش ارباب سخن آماده باش

نقش خود را چون قلم بنشان و خود استاده باش^۳

فن شاعری غنی به تدریج منزل ردّ و قبول و تکمیل و تحسین طی کرده، به آن مقام و محل بلند رسید که از آنجا شاعر از هر چهار سو مستحق تحسین و آفرین و تهنیت شد. دانشمندان و دوستان زبان و ادب فارسی از هند و بیرون هند منتظر اشعار او بودند و او را دوست می داشتند. لکن چون او بر منتهای شهرت رسید، اجل آمد و او را از محفل زبان و ادب فارسی به بالابرد. او بسیار تأسف می خورد که دوستان زبان و ادب فارسی دیوانۀ شاعری او هستند لکن کسی را فکر ذات او نیست:

یاران بردند شعر ما را افسوس که نام ما نبردند^۴

مردمان به وسیله شاعری او عزّت و شهرت را فرا می گیرند، لکن غنی خود به گوشۀ گمنامی مانده است و ماتم تنهایی و پیروی خود می کند. از طبع غنی ندیمی و مدح نگاری

۱. دیوان غنی، ص ۹۱.

۲. همان، ص ۳۷.

۳. همان، ص ۸۷.

۴. همان، ص ۷۹.

هزار فرسنگ دور بود. به این سبب او سامان عیش و عشرت دنیاوی نمی داشت. او قانع بود، و می دانست که:

غنی چرا صلۀ شعر از کسی گیرد

همین بس است که شعرش گرفته عالم را^۱

او تفکر می کرد که رتبه شاعری بسیار بلند و بالا و ارفع است. او قطره را بازسازی کرده در دُر تبدیل می کند. پس چرا دُر را با گل های سیمین عوض کند:
 آب بود معنی روشن غنی خوب اگر بسته شود، گوهر است^۲
 اساساً غنی شاعر غزل گو بود. در غزل های او، به مطابقت طبع آن عهد، مضامین اخلاق و تصوّف و فقر و ماورائیت فراوان یافته می شود. تفکر خمیه ضدّ طبع غنی بود. اگرچه گاه گاه او این تفکر را به کار برده است، در شاعری او یک آب و تاب و درخشنده گویی نو پیدا شده است.

آن چشم مست باده کشی را چو عام کرد نرگس زری که داشت همه صرف جام کرد

*

باد صبا به گلشن حسن تو ره نیافت آن غنچه دهن به نسیم سخن شگفت^۳

در اشعار ذیل عکاسی حسن و مرغزار و سبزه زار کشمیر موجود است:

پیرهن گل، تن گل، عارض گل، لب دلدار گل

پیکر ساقی سراپا گویی از گل ساختند

باغبان صنع بسته دستۀ این چار گل

دست گل، پا گل، بدن گل، چهره گل، رخسار گل^۴

*

شوم عریان تن و در جامه از شادی نمی گنجم

اگر یک شب دهد آن ماه پیکر تن در آغوشم

*

۱. دیوان غنی، ص ۲۲.

۲. همان، ص ۳۴.

۳. همان، ص ۴۷-۵۷.

۴. همان، ص ۹۲.

تا کی آن نازک بدن را تنگ دربرمی‌کشد روز محشر دست ما و دامن پیراهنش
 یک عنصر اساسی غزل تلمیح است و حسن غزل به کاربردن تلمیح با خوبی است.
 در غزل فارسی حکایت یوسف را به حدّ زیاد استفاده کرده‌اند، اما شعر غنی چنین است:
 غنی روز سیاه پیر کنعان را تماشا کن که نور دیده‌اش روشن کند چشم زلیخا را^۱
 بعضی از اشعار غنی سرشار از استعمال ایهام و تمثیل است:
 دیده چون آن دو لب شیرین دید معنی قند مکرر فهمید^۲
 نسخه‌های قلمی و نسخه‌های مطبوعه دیوان او بسیار دیده می‌شود و از این هم
 اندازه مقبولیت فراوان او ثابت می‌شود و عظمت شاعری او به هر دور تابنده و پاینده
 خواهد بود.

خوشا عهدی که مردم آدم بی‌سایه را دیدند

غریب است این زمان گر سایه آدم شود پیدا^۳

غنی تا چند پُرسی دستگاه اهل دنیا را

که باشد وسعت آن از حصار جم شود پیدا^۴

منابع

۱. دیوان غنی کشمیری، خدابخش خان، اورینتل پبلک لائبریری.
۲. دیوان غنی کشمیری، مولانا آزاد لائبریری، علیگره.
۳. دیوان غنی کشمیری، هتسی لائبریری، پتنه‌سیتی.
۴. شعرای مهم فارسی کشمیر، کتابستان خانقاه منعمیه، میتن گهات، پتنه‌سیتی.
۵. شیرازه، مجله کشمیر.
۶. غنی و همعصر او، کتابستان خانقاه منعمیه، میتن گهات، پتنه‌سیتی.
۷. فارسی ادب به عهد اورنگ‌زیب، دکتر نورالحسن انصاری.

۱. دیوان غنی، ص ۷.

۲. همان، ص ۶۴.

۳. همان، ص ۱۶.

۴. همان، ص ۱۴.